

واژه‌نامهٔ لری

{گوش واژگان}

اشترینان

بخش‌های نخست و دوم و پایانی

بهر روز ذوالفقاری



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

ذوالفقاری، بهروز، ۱۳۳۲ -

واژه‌نامه لری: [گویش واژگان] اشترینان بخش‌های نخست و دوم و پایانی / بهروز ذوالفقاری.
[ویراست؟]

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۳.

۳۲۰ ص.

ISBN: 978-964-351-987-2

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

ویراست قبلی کتاب حاضر تحت عنوان «گویش واژگان لری اشترینان»

توسط انتشارات فرهنگ‌ها در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است.

عنوان دیگر: گویش واژگان لری اشترینان.

عنوان دیگر: گویش واژگان اشترینان بخش‌های نخست و دوم و پایانی.

۱. لری - واژه‌نامه‌ها - فارسی.

۱۳۹۳ ذی‌الحجه/الف/۳۳۲۸۴ PIR ۰۳/ج ۴۹۹

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۰۴۹۸۶

واژه‌نامه لری

{گویش واژگان}

اشترینان

بخش‌های نخست و دوم و پایانی

بهروز ذوالفقاری

چاپ اول: ۱۳۹۳، چاپ دیجیتال: کسری، شمارگان: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۱-۹۸۷-۲

حق چاپ محفوظ است.

مؤسسه انتشارات نگاه

تأسیس ۱۳۵۲

دفتر مرکزی: انقلاب، خ. شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ. ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۳۷۷-۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

www.entesharatnegah.com info@entesharatnegah.com

Email: negahpublisher@yahoo.com

گویش واژگان

لری

اشترینان

پیشگفتار

گرد آمده کنونی بیشترین بخش از گویش واژگان لری اُسترینان است. گرد آمده است، چرا که به لحاظ نبود کمترین امکان بررسی وجستجو، تنها به، یادمانده ها و یاد آمده ها بسنده شده است.

بیشترین بخش است، چرا که به نشانه های گوناگون و فراوان این گویش واژگان در رهگذر تاریخی خود، بسیار بیش از این بوده است و به علت عدم ثبت وضبط، همه آن قابل دسترسی نبوده است و نیست.

هر چند که اُسترینان، شمالی ترین منطقه استان لرستان بر اساس تقسیم بندی های استانی است، اما گویش لری بسیار گسترده تر از استان لرستان است و چند استان همسایه را نیز در بر می گیرد.

پراکندگی جغرافیایی گویش لری سبب وجود شاخه های گوناگونی شده است که لری اُسترینان نیز یکی از آنهاست، با مجموعه تفاوت ها و شباهت ها و ویژگی هایش. چرایی این گردآوری با تمام نارسایی هایش از آن رو بوده است که تا کنون کاری در این زمینه صورت نگرفته است - یا به علت عدم توجه و باور و یا به علت عدم امکان. این اثر نیز در راستای تخصص و حرفه گردآورنده نیست، بنا بر این و ناگزیر، کاستی های فراوان را در خود دارد. خاستگاه این گزینش حفظ و ثبت وجهه ای از فرهنگ است که هر روز آسیب پذیرتر می شود.

دشواری های پرداختن به کاری دور از توان و تخصص، در آغاز قابل پیش بینی، و در جریان کار، قابل لمس و درک بیشتری است. لذا باز هم اگر بهانه این اقدام

ناگزیری معرفی شود بهتر است. در چنین نمونه هایی چنانچه امکان همراهی و همکاری افراد دیگری، به ویژه اگر از محل ها و حال و هوایی دیگر، موجود باشد بی تردید پیامد کاملتری خواهد داشت، هر چند که بخش و شاخه ای از یک گویش بودن نیز توجیه کننده محدودیت های این کار است.

نبود منابع و مراجع و امکان تخصصی و پی جویی، مبنایی است که اشتباه بودن احتمالی مفاهیمی را که صرفاً "از خاطره و حافظه نقل شده اند، قابل پذیرش ترکند . کاربرد خاص مفاهیم و واژگان نیز سبب شده است که قیاس با دیگر گویش ها و زبان ها، میدان چندان گسترده ای را باز نکند، چرا که در آن صورت بیشتر به حوزه زبانشناسانه روی خواهد نمود ؛ که با توجه به اهمیت بالا و فنی بودن، حتی از اشارت به آن نیز پرهیز شده است .

اینکه کسی با کار بست این گرد آمده قادر به یادگیری زبان و یا گویش نخواهد بود ، اینکه حتی برای گویش وران آن نیز چندان راهگشا نخواهد بود، اینکه زبانهای با گسترش بسیار بیشتر و فراگیر تر در خطر جدی سستی و فراموشی قرار دارند ، اینکه حتی نسل های تالی گویش وران نیز، هم به ناگزیر و هم گاه به عمد فاصله هر چه بیشتری از این گویش گرفته اند و خواهند گرفت، اینکه چنین کاری کمترین تأثیری در گسترش و یا نجات چنین گویشی نخواهد داشت چرا که در مدتی نسبتاً "کوتاه وزیر سنگینی و سلطه فرهنگ و زبان غالب، آشکارا دستخوش دگرگونی و فراموشی گردیده است، و اینکه این گرد آمده نارسا و ناکامل تر از آن است که در بر دارنده

نقشی از این لحاظات باشد، هیچیک مانع از انجام آن نگردیده است .

ناتوانی واژه ها و ناگفته ماندن بی کرانگی اندیشه ها و دریافت های آدمیان، خود موجب جادوی کلام گردید و مایه کوشش پایان ناپذیر در راستای توصیف و برشمردن همان ناگفته ها .

گویش ها و حتی زبانهای بسته، به این علت که اساساً "در برقراری ارتباط با خارج از حوزه جغرافیایی خویش فاقد کارایی اند، به سرعت به نفع زبان و یا گویش رسمی غالب از صحنه خارج شده اند و هرگز میدانی جهت رشد و پیاپی که شرط بقای آنها است نیافته و نمی یابند. این وضعیت به سبب اینکه مایه عدم موفقیت نیز تلقی و تصویری شود، تأثیر معکوس نیز داشته است، به گونه ای که عاملی بازدارنده تشخیص داده شده و ناگزیر جای خود را به زبان و تکلم غالب برای کاربران آن سپرده اند. تدام این ویژگی هم اکنون با عنوان خطر اضمحلال، تماماً "جدی است. ابزارها و روابط و مفاهیم جدید با زبان و فرهنگ جدید وارد شده و پذیرفته شده اند، و پیشینیان همین هابه لحاظ فقدان ضرورت کار بست، هم فراموش شده اند و هم هر چه بیشتر مایه کاستن از ارزش گویش اولیه گردیده اند .

این وضعیت حتی در رویارویی و تقابل زبانهای بزرگ نیز مسئله ای کاملاً "جدی است .

گسترش دامنه این تأثیر و تأثر تا آنجاست که کاربران گویش ها نیز، گاه به ناگزیر و گاه آگاهانه، به سوی رها کردن آن روی آورده اند، چرا که آن را مانع گسترش فرهنگی خویش نیز پنداشته اند. فقدان کارایی و جذابیت و موانع فراوان سرچشمه

گرفته از نارسایی ها، این ناگزیری را تا حدودی آشکار می سازد، سرنوشتی که تا کنون برای چندهزار گویش و زبان نسبتاً "کشف و شناخته شده رقم خورد است . بازدارنده های مورد اشارت، سبب می گردند که این باور که این مجموعه بتواند قابلیت استفاده ای فراگیر داشته باشد، کمرنگ ترمی گردد. بنابراین به علت منتفی بودن ضرورت و نیز امکان آن، از بازگفت برخی نشانه ها و مطالب و نیز توضیح کامل برخی دیگر از جمله ها، انواع بازی ها، عبارات و اصطلاحات و ضرب المثَل های فراموش شده خودداری شده است. و نیز از آوردن واژگانی که اسم خاصند، و یا آنهایی که اختلاف تلفظ دارند، ولی شیوه تلفظ آنها بانگارش کنونی فارسی قابل انعکاس نیست و در صورت نوشته شدن کاملاً "فارسی خوانده می شوند، خودداری گردیده است .

چون می توان با کاربرست قواعد دستوری که عمدتاً "فارسی است، انواع افعال و قیود و اسامی و دیگر مشتقات را ساخت، به لحاظ ذکر مصادر از آوردن و بازگفت مشتقات این مصادر تقریباً "صرف نظر شده است .

بر سر گذر قرار داشتن سبب شده است که این گویش از اغلب فرهنگها و گویشهای پیرامونی حتی دور دست تر متأثر شده باشد، مثلاً "واژه قزآنری و به معنای دختر در ترکیبات دُبی قزی {دختر دایی} و عاموقزی {دختر عمو} و حاله قزی {دختر خاله}، که بازمانده از دوره هایی است که نواحی غربی ایران در تصرف دراز مدت عثمانی ها می مانده است. نزدیکی این گویش به لکی کاملاً "مشهود است . آهنگ گفتاری؛ اسامی خاص را نیز به گونه ای دیگر تغییر داده است، از جمله :

دیسبیلی: ده یوسفعلی وکلچرو: گلچهران و مملیو: مملیجان و کاتار: قائد طاهرو

کوشگریو: کفشگران و جافریلی: جعفر علی و عویاسیلی: عباسعلی و ثوره: ثریا.

یکسانی شیوه نگارش برخی از واژگان، اما با تلفظ و معانی متفاوت، اهمیت شیوه

بیان درگوش ها را آشکارتر می نماید. مثلاً، "واژه پسه به معنای بستن و کلمه پسه

به معنای بسته و همین کلمه با کشار نمودن هر دو حرف به معنای بس و کافی است.

سوم شخص مفرد ماضی نقلی نیز با همین شکل ادومی شود که به معنی {او بسته است} می باشد.

نمونه دیگری از این همسانی، کلمه پسه است که با اندکی تاکید {تشدید} در تلفظ حرف

سین به معنای بسته و با تلفظ پسه: به معنای {پس است} و اگر کشار تلفظ شود به

معنای {پس چرا} خواهد بود.

همین واژه با تلفظ پسه به معنای {کوتاه و خم شده}، با تلفظ پسه: به معنای تکه

چرمی پشت کفش و گیوه، و با تلفظ پسه: به معنای {پشت و بعد از} می باشد.

از این رو، نگارش و حروف چینی و علامتگذاری ها در چاپ، نقش اساسی و حیاتی

در آن خواهند داشت. این ظرایف و در عین حال باز دارندگی ها یکی از علل عمده

مهجور شدن گویش هاست و زبانها و گویشهای روانتر و آسانتر و پویاتر را جاننشین آنان

می سازد.

اسامی بسیاری را می توان با افزودن پسوند های {ایه}، {بیه} و {کرده} به مصادر

مربوطه تبدیل کرد که البته اغلب آنان سماعی اند و نه قیاسی.

ترجمه تعداد فراوانی از واژگان و عبارات به لحاظ عدم انطباق دقیق بابر ابر فارسی

آن نسبی و مفهومی و معنایی و گاه توضیحی است. اضافه اینکه، چهره واژگان فارسی و ایرانی فراوانی را که کاملاً "از نظر شکل و گویش مغلوب شده اند می توان در میان این واژگان دید و یافت. نمونه آن-گاسو: گاس: گاه هست که: شاید. اشراف کامل به چنین گویش هایی نیز کافی برای بیان و انتقال تمامی مفاهیم کلیدی نیست چرا که از گستردگی فرهنگی عقب مانده اند و لذا گویش و ران ناگزیر از پر کردن فضاهای خالی مفاهیم موضوع انتقال، با واژگان فارسی و غیر از آنند. بی تردید واژگان زیادی نیز توضیح دهنده جانوران و پرندگان و ابزارهایی بوده اند که امروزه به لحاظ های اقلیمی و فرهنگی، نایاب و فراموش شده اند. چنانچه این گردآوری پیش از چیرگی فرهنگی رسانه های گروهی و آموزش رسمی و سراسری صورت می گرفت، حاصلی بسیار متفاوت تر را با خود می داشت .

از آوردن واژه هایی که شباهت و نزدیکی زیادی با فارسی دارند، و نیز از ذکر نام بازی ها و رفتارهای منسوخ و در عین حال غیر قابل توضیح، خود داری شده است؛ ویزه آنکه اغلب بازی ها بدون ابزار و اسباب بوده اند.

چون تقریباً "هیچ سابقه نگارشی از این گویش موجود نیست، تلفظ ها و آداهای کلمات به سرعت دستخوش آسان پذیری شده و فی الواقع در جهت تسهیل، تغییرات مشخصی در آن راه یافته است. شاید بتوان اشعار بابا طاهر را در این مورد مصداقی بارزدانست. عدم کفایت علامات نگارشی و آوایی در فارسی برای نشان دادن گویش ها از یکسو و ضرورت انتقال مفاهیم به فارسی به عنوان زبان غالب از سوی دیگر، و لاجرم پذیرفتن غالب محدود آن، باعث شده است که این گویش هرچه بیشتر فارسی

شده باشد. در هر حال واژه نیز مانند هر ایزار دیگری تنها زمانی در خور کار بست است که ضرورتی را پاسخگو باشد.

امروزه با تأثیر پذیری از رسانه های جمعی و آموزش رسمی تحصیلاتی، اغلب بچه ها یا کاملاً "فارسی صحبت می کنند و یا آشکارا تمایل به آن هستند، حضور غیر بومیان با لهجه ها و گویش های متفاوت نیز ضرورت استفاده از زبانی قابل پذیرش جمع و اجتماعی را افزایش داده است. چهره دیگری از این مسئله این است که گروهی اساساً "استفاده از گویش های محلی را واجد ایراد و نشانه غیر شهری بودن می دانند!.

ساخته شدن واژه های جدید تقریباً "منتفی است و کاربرد واژگان اندکی قدیمی و یا نسبتاً "منسوخه نیز به علت نامأنوس بودن کاملاً "جلب توجه می نماید .

علاوه بر حروف صدا دار موجود در فارسی، صدا های مشخص دیگری برای توضیح و تلفظ این گویش لازم است .

این صدا ها در آذری و آلمانی و فرانسوی موجود است ولی متأسفانه قابل توضیح و تمثیل در فارسی نیستند.

یکی صدایی است بین {اوو} و {یی} که ناگزیر با قرار دادن دو نقطه بر روی {وو} یعنی به صورت {ؤؤ} نشان داده می شود، و دیگری صدایی است بین {اُ} و {ای} که با علامت {و} نشان داده می شود؛ هر چند که اگر کسی آشنا به این تکلم نباشد، به لحاظ عدم آموزش آن در فارسی، قادر به تلفظ صحیح و کامل آن نخواهد بود. سوم صدایی است بین {یا} و {آ} که اغلب با ترکیب {نا} نشان داده شده است .

در نگارش کنونی گاه یک حرف هم مشدد است و هم مکسور و یا مضموم و یا مفتوح، در این صورت جای قرار گرفتن فتحه و یا کسره و نیز ضمه با علامت تشدید تلفظ درست آن حرف را نشان داده است.

در کاربرد حروفی که تلفظ مشابه دارند، ترتیب خاصی رعایت نشده است. قاعدتاً "جدای از ریشه و گذشته و اژه، در استفاده کنونی، واژه ها مستقلاً" کاربرد دارند و لذا با حروف آشناتر و روانتر نگارش شده اند؛ مگر در موارد کاملاً "خاص. در ردیف آبائیی و ازگان، برخی از حروف مانند {ث} و {ذ} و {ظ} به کار گرفته نشده اند و ترتیب توالی نیز عمدتاً "در دویا سه حرف اول رعایت شده است که بخشی از آن نیز پیام عدم امکان انطباق با آواهای فارسی است.

چون وجوهی از واژگان، تنها در لایه های میانی صرف افعال دست یافتنی و در عین حال بدیعند، نیز اینکه اسامی خاص، نمونه های مشخصی از دگر گونی پذیری این گویش است، مواردی از هر دو گروه استفاده شده اند تا در کنار نارسایی و نبود مآخذ، امکان باز نمود روشنتری از ویژگی های این گویش فراهم شود و اغلب آنها علاوه بر سماعی بودن، یا معادل فارسی ندارند و یا در صورت داشتن فاقد تداول و کار بستند.

یک متن - نمونه نگارش این گویش :

په روایواری پی گلی خردیم رفوفشکفورَه، دُرُگلایا آلا مزارسو، قوبازیا، کوگریتی
 وقوورشنه گُره حوزردیام نورشینه گِریتی. هی ورمروفین وخشَنوموین: بَز- آنگز-
 بیکم - گم گری - دَربری - آیه ننی مآخری. جیلز گریام کز کِرینی وپیلا.
 سَرَنیشینه قو، بی جَنگِشو، دالی دُوروس بی که نوی و نو یوزونی پیتره.

دیه تالایما ما سیم رَوبیم، قوؤگشِس وِسِرِ خَرْمِنجا وِزِیکِیا جویالا، یِکینه واورِ دِلِک وِنِ
 دِسِرَدَو. گُپِ یِکِشَنم تیلِشِس کِه گُئِن اَکِه زَشَه رَتَه قام بیه دِتووشِنه دی بالا.
 می توان دید که این متن کاملاً ناآشنا و حتی برای گویشوران نیز ناآشنا و برای
 خواندن دشوار و غیر قابل استفاده است. ترجمه آنها رهگشابه جایی نخواهد بود.
 به این دلیل است که برای سرودن اغلب اشعار و ترانه های محلی ناگزیر از استفاده
 از واژه های فارسی بوده اند و خود گویش برای چنین خواسته هایی بسندگی نداشته
 است.

ترجمه متن بالا :

یک روز غروب باتغییر مسیر به سوی پشت کوره {اسم خاص محل و مزرعه} درون
 گودال های آنسوی قبرستان، قاب بازها جمع شده بودند به قاب بالا انداختن. بچه ها
 هم اطراف آنها جمع شده بودند. مرتب به خودشان می زدند و می گفتند. . . {چند
 اصطلاح و تکیه کلام قاب بازی که کاملاً بی معنی اند}.

حمایت کنندگان مالی قمار بازها {شتیله بگیرها} هم گوشه ای کز کرده بودند. به
 خاطر نوع نشستن قاب دعوایشان شد. جدالی برپا شد که نگویی و نبینی بهتر است.
 دیگه تامامی خواستیم بریم هیا هو به خرمنگاه و نزدیکی های جوی بالا کشید. یکی را
 باهل دادن درون آب انبار انداختند. لپ یکی شان هم پاره شده بود که گفتند ضاربش
 رفته و در تون حمام ده بالا پنهان شده است.

ویژگی های دستوری :

دستور زبان این گویش عمدتاً فارسی است، تفاوت اندک آن را می توان در این

بخش ها دانست :

- علامت مصدری به جای "تن" و "دن"، حرف "های" غیر ملفوظ است که حالت کسره را دارد؛ مانند: گُتِه: گفتن. در حالت مفعولی، به جای "شدن" "سِه" آورده می شود؛ مانند: گُتِسِه: گفته شدن؛ رِختِسِه: ریخته شدن.

یعنی "س" در پایان برخی مصادر، معادل "شدن" مفعولی در زبان فارسی است. در کلماتی که آخر آنها به الف ختم می شود، این "های" غیر ملفوظ یا کسره پایانی به "نه" یا "یه" تبدیل می شود؛ مانند: اُمایِه: آمدن یا نیایِه: گذاشتن. در این مصدر ها و در حالت مفعولی، "س" پایانی تکرار می شود مانند نیاسِیِه: گذاشته شدن.

- تبدیل کسره پایانی به فتحه، از تمامی مصادر اسم مفعول سوم شخص مفرد می سازد مانند اُمایِه: آمدن اُمایِه: آمده است رَسِیِه: رسیدن رَسِیِه: رسیده است. - علامات جمع نیز از موارد تفاوت با دستور زبان فارسی است. "یا" یکی از نشانه های جمع است؛ مانند: کِتَو {کتاب} : کِتَوِیا {کتابها}. پِیا {مرد} : پِیاِیا .

یکی دیگر از علامتهای جمع "و" است، مانند: خَر: خَرُ و. زَن: زَنُ و. زَن: زَنُ و. برخی کلمات با هر دو علامت جمع بسته می شوند، مانند: زَن {زن}: زَنِیا و کُر {پسر} : کُرِیا {پسران}.

- کلماتی که آخر شان به "و" ختم می شود، در جمع با علامت "یا" به "نیا" تبدیل می شوند مانند: قَنَدُو {قندان}: قَنَدُونِیا.

- اگر کلمه ای به "ی" ختم شود، در جمع با "یا" حرف "ی" تکرار نمی شود و به همین علت، گاه تلفظ جمع دو کلمه متفاوت ممکن است یکسان باشند. مانند :

مِیْمُنِی {میهمانی}: مِیْمُنِیا : میهمانی ها و مِیْمُو {میهمان}: مِیْمُنِیا : میهمان ها .
 کلماتی که به "ه" ختم می شوند، در جمع با "یا" حرف "ه" حذف می شود، مانند
 شیشَه : شیشیا و رِشَتَه : رِشتیا .

در برخی موارد کلمات مختوم به "الف" و "و" و "ی"، در جمع با "یا" جای خود را
 به "نیا" می دهند، مانند ایما {ما}: ایمانیا {ماها} و رابو {راهبان}: رابونیا .
 صاوِی {صابون}: صاوینیا صَوِی {صابون}: صَوینیا
 ضمایر هم با تفاوت های تلفظی ازین قرارند :

م : من	تو : تو	أ : او
ایما : ما	شما	أئو : آنها

ضمایر متصل جمع نیز به این صورتند :

مُو : مان کَتومُو : کتابمان تُو : تان کَتوتُو : کتابتان
 شُو : شان کَتوشُو : کتابشان .

وِم : به من	وِت : به تو	وِش : به او ؛ به آن
وِمو : به ما	وِئو : به شما	وِشو : به آنها ؛ به آنان
زِم : از من	زِت : از تو	زِش : از او ؛ از آن
زِمو : از ما	زِئو : از شما	زِشو : از آنان ؛ از آنها .
مِنِه : مرا	تَوْنِه : ترا	أْنِه : اورا ؛ آنرا
ایمانِه : مارا	شمانِه : شمارا	أْئْنِه : آنها را ؛ آنان را
وام : بامن	وات : با تو	واش : با آن ؛ با او

وامُو : با ما	واثُو : باشما	واشُو : با آنان ؛ با آنها
خُم : خودم	خُت : خودت	خُش : خودش
خُمُو : خودمان	خُتُو : خودتان	خُشُو : خودشان
وِخُم : به خودم	وِخُت : به خودت	وِخُش : به خودش
وِخُمُو : به خودمان	وِخُتُو : به خودتان	وِخُشُو : به خودشان
مِیم : منم	تَوْنی : تویی	اَنه : اوست ، آنست
ایمانیم : ماییم	شمانید : شماید	اَنن : آنهاید

حزبرابر "ه" پایانی معرفه فارسی، "ک" استفاد می شود :

کِتَوَکِه : کتابه {همان کتاب} سیکِه : سگِه {همان سگ} .

در این حالت چنانچه مفعول بی واسطه قرار گیرد به جای "را" فارسی ، "ن" آورده می شود : هِنیا کَنِه : چیزها را، آن چیزها را که

کِتَوَکَنِه : کتابه را {کتابه رو}، آن کتاب را .

نمونه هایی از ترکیب مشتق مصادر وجود دارند که بیشتر دارای معنای نفرینی

و انتقادی و نفیی و دریخی هستند که از افزودن پسوند "مان" به سوم شخص ماضی

مفرد افعال و افزوده شدن حرف نفی "ن" به آغاز آن ساخته می شوند :

نَحَرِمُو : نخوردمان نَرَتَمُو : نرفتمان نَوَتَمُو : نگفتمان نیا اُمُو : نیامدمان

نَحَرِمُو : نخریدمان نَنِیمُو : ندیدمان نَزاسِمُو : نزائیدمان

که به اینگونه ترکیبات در کاربرد مفرد به ترتیب پسوند های "نیم" و "نت"

و "نش" و در جمع "لیمو" و "نتو" و "نشو" افزوده می گردد .

"نده" پایانی کلمات فارسی، در تلفظ به "نه" و {نه} تبدیل می گردد :

گَنده : گنده چَنده : چنده رَنده : رنده دِنده : دنده

زَنده : زنده سَوَنده : سنده رَنده : رانده

حَرَنده : خورنده گَزَنده : گزنده

اگر این "نده" در اسم فاعل باشد، به "نه" بدون تشدید تبدیل می شود :

سازَنده : سازنده ، ساززن بازَنده : بازنده ، اجرا کننده ، رقاص

دوروزَنده : دروغ زننده {دروغگو}

"اب" پایانی کلمات فارسی به "آو" تبدیل می شوند :

آو : آب - شِرَو : شراب اَسِيَو : آسیاب - عُنَو : عتاب خِرَو : خراب

"ان" پایانی کلمات اغلب به "ا" تبدیل می شوند:

خُرَاسَو : خراسان زَنجَو : زنجان تِی رُ : تهران شِیرَو : شیروان

صرف برخی از مصادر و توضیحات آنها :

مصدر هی شته به معنای گذاشتن ، اجازه دادن ، نهادن ، قراردادن :

مضارع:

میلم : می گذارم میلی میله

میلمیم : می گذاریم میلید میلن

ماضی ساده :

هیشتم : گذاشتم هیشتی هیشست

هیشتمیم : گذاشتیم هیشتید هیشستین

ماضی نقلی:

هیشتمَه	هیشتمَه	هیشتمَه : گذاشته ام
هیشتمَه	هیشتمَه	هیشتمَه : گذاشته ایم
ماضی بعید :		

هیشتمی	هیشتمی	هیشتمی : گذاشته بودم
هیشتمنی	هیشتمنی	هیشتمنی : گذاشته بودیم
فعل امر :		

بی ل : بگذار بی لید : بگذارید

در این مصدر با تبدیل هی به نی تمامی این اشکال منفی می شوند، به عبارت دیگر مصدری هم به شکل نیشته وجود دارد . نیل : نگذار نیلید : نگذارید
معمولاً "زمان مستقبل این مصادر صرف و استفاده نمی شود. در موارد نیاز با اندکی تغییر تلفظ در شکل های مصدر "خواستن" و با قسمت سوم فعل {سوم شخص مفرد ماضی { زمان مستقبل ساخته می شود :

نَخواهَدِمَم هِیشْت	نَخواهَم گذاشت
نَخواهَد هِیشْت	نَخواهَد گذاشت
نَخواهَدِید هِیشْت	نَخواهید گذاشت
نَخواهَدی آم هِیشْت	نَخواهی گذاشت
نَخواهَدِیم هِیشْت	نَخواهیم گذاشت
نَخواهَدَن هِیشْت	نَخواهند گذاشت

این حالات به ویژه در نوشتار نا مأنوس و نا آشنایند .

مصدر "خواستن" در بخشهایی از صرف افعال مضارع و مستقبل نیز اشکال متفاوتی را به خود می گیرد که اندکی با صرف آن به صورت جداگانه متفاوت است :

ماَرَوِيَه : می خواهد برود ماَحا رَوِيَه : می خواهد برود

مابوِيَه : می خواهد باشد ، می خواهد بشود ، می خواهد بگوید

ماَحا بوِيَه : می خواهد باشد ، می خواهد بگوید ، می خواهد بشود

نِما واسَه : نمی خواهد بماند ، نمی خواهد بایستد

نِماَحا واسَه : نمی خواهد بماند ، نمی خواهد بایستد

برخی مصادربه لحاظ استفاده کمتری و حتی منسوخ شدن، یافاقد کاربردند و یا

تنها در برخی از زمانها و حالات و اشخاص صرف شدنی اند ، مانند :

اَلِشْتِه {عوض کردن} که تنها در زمان ماضی ساده قابل صرف شدن و کار بست

می باشد : اَلِشْتِم اَلِشْتِي اَلِشْت اَلِشْتِم اَلِشْتِيَد اَلِشْتِن

-اغلب مصادری که در همه زمانها قابل صرف شدن می باشند نیز کاربرد کامل

ندارند، هر چند که اگر صرف شوند قابل فهم گویش وران آن می باشند .

برخی مصادر نیز با توجه به مبنای عملی آنان فقط در چند زمان صرف شده و می

شوند و گاه نیز در صورت قابلیت صرف شدن، در مواردی فاقد معنا و بدون کاربرد

خواهند بود، مانند اَرزِسِه {ارزیدن} :

مَآرِزِم : می ارزم مَآرِزِي : می ارزی مَآرِزَه : می ارزد

مَآرِزِم : می ارزیم مَآرِزِيد : می ارزید مَآرِزَن : می ارزند

اَرزِسِم : ارزیدم اَرزِسي : ارزیدی اَرزِس : ارزید

اَرزِسِم : ارزیدیم اَرزِسِيد : ارزیدید اَرزِسِن : ارزیدند

و یامانند فعل {مصدر} اِسِيَه {خریدن - گرفتن - پس گرفتن} :

مِسْنِم : می گیرم ، می خرم	مِسْنِم : می گیریم ، می خریم
مِسْنی : می گیری ، می خری	مِسْنید : می گیرید ، می خرید
مِسْنَه : می گیرد ، می خرد	مِسْنَن : می گیرند ، می خرند
اِسَم : گرفتم ، خریدم	اِسِیم : گرفتیم ، خریدیم
اِسِبی : گرفتی ، خریدی	اِسِید : گرفتید ، خریدید
اِسَه : گرفت ، خرید	اِسَن : گرفتند ، خریدند
اِسَمَه : گرفته ام ، خریده ام	اِسِیمَه : گرفته ایم ، خریده ایم
اِسِیه : گرفته ای ، خریده ای	اِسِیده : گرفته اید ، خریده اید
اِسِیه : گرفته است ، خریده است	اِسَنَه : گرفته اند ، خریده اند
اِسَمی : گرفته بودم ، خریده بودم	اِسِی مُنی : گرفته بودیم ، خریده بودیم
اِسِیتی : گرفته بودی ، خریده بودی	اِسِی تونی : گرفته بودید ، خریده بودید
اِسِی : گرفته بود ، خریده بود	اِسَنی : گرفته بودند ، خریده بودند
ما بَسْنِم : می خواهم بگیرم . . .	ما بَسْنِم : می خواهیم بخریم
ما بَسْنی : می خواهی بگیری . . .	ما بَسْنید : می خواهید بگیرید
ما بَسْنَه : می خواهد بگیرد . . .	ما بَسْنَن : می خواهند بگیرند
در حالت نفی به لحاظ اینکه شروع مصدر با حرف الف است به صورت زیر تغییر می یابد :	
نَسَمی : نگرفته بودم	نَسِی مُنی : نگرفته بودیم
نَسِی تی : نگرفته بودی	نَسِی تونی : نگرفته بودید

نَسَبی : نگرفته بود نَسَنی : نگرفته بودند

بَسُو : بگیر نَسُو : نگیر بَسُنید : بگیرد نَسُنید : نگیرد

مصدر دِرِمایه بامعانی : درآمدن ، بیرون آمدن ، قبول شدن ، موفق شدن .

دِرِمیام دِرِمیوی دِرِمیا دِرِمیویم دِرِمیوید دِرِمیان

دِرِمام دِرِمیی دِرِما دِرِمویم دِرِموید دِرِمان

دِرِمامی دِرِمویتی دِرِمویی دِرِمویی مَنی دِرِمییئتی دِرِمائی

دِرِا {امر مفرد} دِرِیید = دِرِییت {امر جمع}

مصدر شَنه به معنای انداختن - پرتاب کردن

مِشَنم {می اندازم} مِشَنی مِشَنه

مِشَنیم {می اندازیم} مِشَنید مِشَنن

شَنم {انداختم} شَنی شَن

شَنیم {انداختیم} شَنید شَنین

بَشُو {پرت کن} بَشَنید {پرت کنید}

مصدر بَخَته به معنای بیزیدن - غربال کردن - الک کردن - بوجاری

این مصدر در صرف برخی از حالات و زمانها شبیه و برابر با صرف مصدر

دَوَزیه به معنای دزدیدن است . :

مَوَزم : غربال می کنم ؛ می دزدم مَوَزی مَوَزه

مَوَزم : غربال می کنیم ؛ می دزدیم مَوَزید مَوَزن

مصدر دُخَته به معنای دوختن :

مَوْنُوزِم {می دوزم}	مَوْنُوزِی	مَوْنُوزَه
مَوْنُوزِیم {می دوزیم}	مَوْنُوزِید	مَوْنُوزَن
مَوْنُوزِیَه {دوخته می شود}	مَوْنُوزِین {دوخته می شوند}	
بَوْنُوز {بدوز}	بَوْنُوزِید {بدوزید}	

مصدر بیه به معنای بودن؛ شدن:

هی : هست هیسا : هست

هیسیم : هستم	هیسِی	هیسَا
هیسیم : هستیم	هیسِید	هیسِین
بی یم : بودم؛ شدم	بی یی	بی
بی ییم : بودیم؛ شدیم	بی یید	بی ین
مونم : می شوم؛ می باشم	مونِی	مونَه
مونیم : می شویم، میباشیم	مونِید	مونِن

صرف این مصدر در این زمان {مضارع} عیناً "منطبق با صرف مصدر گفتن در همین زمان است :

مونم : می گویم	مونِی : می گویی	مونَه : می گوید
مونیم : می گوییم	مونِید : می گوید	مونِن : می گویند

مصدر نویه که منفی مصدر بیه می باشد به معنای نبودن و نشدن:

نی : نیست نیسا : نیست

نیسیم : نیستیم نیسی نی

نیسیم	نیسید	نیسین
نوی ام : نبودم ؛ نشدم	نوی ای	نوی
نوی ایم : نبودیم ؛ نشدیم	نوی اید	نوی ان

مصدر حاسیه به معنای خواستن :

ماحام : می خواهم	مُحیی	ماحا
مُحْییم : می خواهیم	مُحْیید	ماحان
ماحاسیم : می خواستم	ماحاسی	ماحاس
ماحاسیم : می خواستیم	ماحاسید	ماحاسین
ماحاسیمه : می خواسته ام	ماحاسیه	ماحاسه
ماحاسیمه : می خواسته ایم	ماحاسیته	ماحاسینه
ماحاسیمته : خواسته بوده ایم	ماحاسیتته	ماحاسینه
ماحاسیمتی : خواسته بوده بودیم	ماحاسیتتی	ماحاسینی
نُحیی : نخواهی	بُحیی : بخواهی	حُیی حاس : خواهی خواست

مصدر و نه به معنای انداختن :

مُنم : می اندازم	مُنی	مُنه
مُنیم : می اندازیم	مُنید	مُنن
مأینم : می خواهم بیندازم	ما بُنی	مأینه
مأینیم : می خواهیم بیندازیم	مأنید	ما بُنن
وَنم : انداختم	وَنی	وَن

وَنیم : انداختیم وَنید وَن

بُن : بینداز بُنید : بیندازید بُنیئو : بیندازید

نُن : نینداز نُنید : نیندازید نُنیئو : نیندازید

مصدر چُنِسِه به معنای چه دانستن؛ بی اطلاع بودن؛ از کجا دانستن

مِچُنم : من چه می دانم ؛ من از کجا بدانم تَوچُنی اُچَنه

ایما چُنیم : ما چه می دانیم شما چُنید اَنوچُنن

مِچُنسیم : من چه می دانستم تَوچُنسی اُچَنس

ایما چُنسیم : ما چه می دانستیم شما چُنسید اَنوچُنسن

مِچُنسیمه : من چه می دانسته ام تَوچُنسیه اُچَنسه

ایما چُنسیمه : ما چه می دانسته ایم شما چُنسیته اَنوچُنسنه

مِچُنسیمِی : من چه دانسته بودم تَوچُنسیتی اَنوچُنسنی

ایما چُنسیمنی : ما از کجا دانسته بودیم شما چُنسیتنی اَنوچُنسنی

مصدر بارِسِه به معنای باریدن و تَوآرِسِه : به معنای نباریدن

ما یَوآره : می خواهد ببارد ماس یَوآره : می خواست ببارد

ماسه بوره : می خواسته است ببارد ماحاسه یَوآره : می خواسته است ببارد

بارس : بارید نو آرس : نبارید تَوآرسه : نباریده است بارسه : باریده است

مَوآره : می بارد نِمَوآره : نمی بارد نِماس یَوآره : نمی خواست ببارد

مصدر وُلئیه {لگد مال کردن} یا پاسابیدن و کوفتن، با پا و چنگ زن له کردن :

مَوَلام مَوَلی مَوَلا مَوَلییم مَوَلیید مَوَلان

وَلْيَإِذَا	وَلْيَإِذَا	وَلْيَإِذَا	وَلْيَإِذَا	وَلْيَإِذَا	وَلْيَإِذَا
مَبُولَان	مَبُولَان	مَبُولَان	مَبُولَان	مَبُولَان	مَبُولَان
بُولَان	بُولَان	بُولَان	بُولَان	بُولَان	بُولَان

مصدر ایستادن - توقف کردن

مِ سَم	مِ سَم	مِ سَم	مِ سَم	مِ سَم	مِ سَم
بِ سَم	بِ سَم	بِ سَم	بِ سَم	بِ سَم	بِ سَم
وَسَام	وَسَام	وَسَام	وَسَام	وَسَام	وَسَام
وَسَامِي	وَسَامِي	وَسَامِي	وَسَامِي	وَسَامِي	وَسَامِي
مَاسِي	مَاسِي	مَاسِي	مَاسِي	مَاسِي	مَاسِي

نمونه های مضارع التزامی برخی مصادر:

بِیم ، بِیمِی : بدهم ، بدهمی

بُویم ، بُویمی : بگویم ، بگوئیم

بَزیم ، بَزیمی : بزنم ، بزنمی

نمونه های ماضی التزامی :

خَرَدُو ام : خورده باشم

رَتَوَام : رفته باشم

گُتَوِیم : گفته باشم

أَیْرَدُو ام : آورده باشم

زَنُوم : زده باشم

وَرِردِنو اِم : برگردانده باشم

گَرِردِنو اِم : گردانده باشم

هرچند ممکن است که استفاده از کارهای مشابه انجام شده در این گرد آمده باموفقیت همراه نبوده باشد، اما دانسته ها و رهنمودهای این مراجع و منابع، بی تردید راهگشای اصلی بوده اند .

۱-فرهنگ لری حمید ایزد پناه

۲-فرهنگ لکی حمید ایزد پناه

۳-فرهنگ بختیاری قائد بختیاری

۴-گوش کردی مهاباد ایران کلباسی

۵-فارسی اصفهانی ایران کلباسی

۶-فرهنگ کردی کرمانشاهی علی اشرف درویشیان

۷-واژه نامه مازندرانی نجف زاده بارفروش

۸-تراشه های ملی ایران پناهی سمنانی

۹-ویژگی های دستور و فرهنگ واژه های گیلکی جهانگیر سرتیپ پور

۱۰-فرهنگ سمنانی منوچهر ستوده

۱۱-فرهنگ نائینی منوچهر ستوده

۱۲-فرهنگ نامهای پرندگان در لهجه های غرب ایران محمد مگری

۱۳- واژه نامه خوری بهرام فره وشی

- ۱۴- گویش ساری گیتی شکری
- ۱۵- واژه نامه گویش گیلکی احمد مرعشی
- ۱۶- واژه نامه گویش بهدینان شهر یزد کتایون مزدا پور
- ۱۷- فرهنگ گیل و دیلم محمود پاینده
- ۱۸- فرهنگ ماد {کردی به فارسی}
- ۱۹- گلستان خوانسار فضل الله زهرایی
- ۲۰- واژه های اصیل نهاوندی منیر عبد الملکیان
- ۲۱- دیوان داراب داراب افسر بختیاری
- ۲۲- گویش کندازی نظام عمادی
- ۲۳- ریشه های هند و اروپایی در زبان فارسی دکتر منوچهر آریان پور کاشانی
- ۲۴- قانون تعاریف و ضوابط تقسیمات کشوری روزنامه رسمی
- ۲۵- فرهنگ مشتقات مصادر فارسی دکتر کامیاب خلیلی
- ۲۶- قوم لر دکتر سکندر امان اللهی بهاروند
- ۲۷- ادبیات شفاهی قوم لر علیمردان عسکری عالم
- ۲۸- فرهنگ واژگان لری علیمردان عسکری عالم
- ۲۹- فرهنگ زبان و گویش دزفولی نصر الله نجاتعلی
- ۳۰- واژه نامه لری {ریشه شناسی} اکبر یاوریان
- نسل های پیشین حتی تصور کمترین دگرگونی در این گویش را نداشته اند، نسل های آینده نیز در پی دگرگونی ها خواهند آمد و شاید نشانی از این گویش را نیابند .

نسل های کنونی اند که به لحاظ هم عصری با سیر تحولات اجتماعی، باچشمان
خویشتن نظاره گریز باد رفتن وبه فراموشی سپرده شدن گویشی هستند که پایه
همه چیزشان و بنیان خاطراتشان بوده است .
نشانه اینکه هم اکنون تعدادی از واژگان خود به یاد مانده اند ولی معانی آنها به یاد
نیامده اند .

آقا: {در حالت پیشوند}

آخلاق: شغل

آباج: خواهر بزرگ؛ پیشوند عزت

آخو: روحانی

وا احترام

آخن: روحانی

آباجی: خواهر بزرگ

آخنساری: آقای خوانساری

آبلا: برادر بزرگ

آداهش: آقا داداش؛ برادر

آبلا تیزنگ: کج خلق؛ بد اخلاق

آداشی: برادر بزرگ

آداو: آداب

آبیجه: خواهر

آدله: مستوره؛ مظنه

آپشار: اسپک

آر: اسم فاعل از آوردن؛ آورنده؛

آیشک: سیفلیس

فراهم کننده

آته: عاجز؛ عاصی

آرا: آرایش

آج: کف و تخت گیوه دستباف

آراشت: تزیین؛ آرایش

آجان: پاسبان

آراشته: آراستن؛ تزیین کردن

آجدار: ناصاف؛ زبر

آرا کرده: آرایش کردن؛ آراستن

آجو: آجین؛ آجیدن؛ عاجز

آرد لیچه: خمیر عمل نیامده و جانیفتاده

آجو: آقا جان

آردلو: محل جمع شدن آرد در آسیاب

آجو کرده: جان به لب آوردن؛

آردوار: آذوقه؛ ما محتاج

عاصی کردن

آردیز: غربال

آچر: آچار

آرم گِریته : خوب شدن زخم و درد؛	آزمایش : آزمایش
بهبودی بیماری ؛ از تب	آزمش : آزمایش
و تاب افتادن	آزمونیه : آزمودن ؛ امتحان کردن
آرمو : آرمان ؛ امید	آزایی : خوبی ؛ تندرستی ؛ سلامتی
آرمی لیج : نوعی سار سیاه و سفید	آزایی : زودی ؛ سالمی ؛ به این زودی
رنگِ ملخ خوار	آزدان : آجودان
آرم گِریته : آرام شدن ؛ کوتاه آمدن	آساره : ستاره
آزا : سالم ؛ درست	آسر : آستری ؛ آستر لباس
آزا : فوری ؛ زود	آسمو : آسمان
آزا بو : زود باش ؛ عجله کن	آسمو غُرمه : رعد ؛ تندر
آزا بیه : سالم بودن ؛ بهبود یافتن	آسه : آهسته
آزا پز : زود پز	آساشت و آرم : آرامش و آسایش
آزار داشته : ناراحت بودن ؛ مسئله	آسو : آسان ؛ آستان
دار بودن	آسوئه : آستانه
آزاردیه : مزاحم شدن ؛ اذیت کردن	آشِ او : غذا و مخلفات آن ؛ تدارک
آزاکي : به سرعت ؛ فوراً"	و عده غذا
آزگار : زمان پیوسته ؛ پیایی	آشِ علی : ولیمه
	آشگار : آشکار ؛ معلوم

آشوفرد: چنگال بزرگ {کشاورزی}	آقم : دوره چوبی غربال
آشوفرداری : باد دادن خرمن در	آگر : آتش شعله دار
آبراباد برای جدا	آلا : وجین
سازی گندم وکاه	آلا پالا : درهم برهم
آغذ : آغوز	آلا کرده : وجین کردن
آغر: کجا؟ ؛ به آنجایی که	آلا کُو : وجین کن
آغر و خیر : درحالت اخباری: همراه	آلا کُلینگ : کرم سبزرنگ درختی
بااقبال وخیرباشید ودر	{ساقه وبرگ خوار}
حالت پرسشی: به کجا	آلت چش : چشیدن وکنترل طعم غذا
میرویدویابه کجاوچرا	هنگام پختن
آمده اید؟	آلت : زرد چوبه
آفرت : پیرزن ویا زن در خور	آلتدو : ظرف زرد چوبه؛کنایه از
ترحم	زرد وزردی
آفری : آفرین	آلد زرجویه : زرد چوبه
آقا : پدر؛ بزرگ خانواده وفامیل	آلشت کرده : عوض کردن
آقده : آذوقه	آلشته : عوض کردن
آقوسی : آقا حسین	آلشتی : عوضی
آقلى : آقا قلى	آلوف: آلود ؛{یسوند}

آلوده : بیمار؛ معتاد؛ آلوده	آوادی : روستا؛ ده؛ آبادی
آم : نوکر؛ غلام؛ آدم	آوی : آبی {مقابل دیم}؛ رنگ آبی
آم حَرَک : آدم خوار	آهه : آهن
آمُختَه : بد عادت؛ بلد؛ راه پیدا کرده	آهه جُمّه : تسمه فلزی؛ نوار فلزی برای بسته بندی
آمُختِه : یاد گرفتن	آهن روا : آهن ربا
آمُختَنایه : یاد دادن؛ آموزش دادن	آه دُوف : آه دی : تاثیر منفی نفرین آه
آم دِ گَیَه : کسی که در بازی مجازست	کسی بر دیگری
به جای یاررفته و یایار کمتر	آی : آقا؛ آقای
نیزبازی {یا حفظ نوبت} کند	آی تاژدار : آی با کلا
آمُری : آمرزیده	آیی تایی : دالی دالی؛ قایم باشک
آمُریّه : بخشیدن؛ آمرزیدن	
آم طَلَوُ : دعوت میهمان؛ دعوت کردن	
آمُلا : مکتبدار	
آمی : آدمیت؛ انسانیت؛ جوانمردی	
آمی زا : آدمی زاد؛ آدمی زاده	
آمگری : آدمی گری؛ آدمیت	
آواد : آباد	

اُجُنَّه: او چه می داند؛ اواز کجا بداند	أ: ای
أخ: زشت؛ گه؛ ممنوع	آ: اگر
أُخْلُو: لولوخور خوره	أ: او؛ آن
أَحْمَخ: احمق	إ: پی پی
أَخَه: اخه؛ اخطار به بچه ها برای	أَبَدَان: آبادان
نخوردن و یا دست نزدن به	أَبْدُو: آبادان
چیزی که آلوده است	أَبْدُنِي: اهل آبادان؛ ساخت آبادان
إدا: ادعا	أَبْلُ فَرَض: ابو الفضل
إدبیر: کثافت؛ نکبت	أَتَاقِ شَرِي: اتوبوس
أَنَف: آنبار؛ آندفعه	أُتِر: اوتول؛ ماشین؛ خود رو
أَدَق: تربیت؛ ادب	أَتَر: فال بد
أَدُو {و او ساکن}: ادب	أُتِرْبُوس: اتوبوس
أَدُونِیا: آخرت؛ آن جهان	أَتَرِزِيه: فال بد زدن
أَدَه: لقب احترام آمیز برای پدر یا	أَتَرِشْنِه: فال بد زدن
برادر و خواهر بزرگتر	أَتَو خَتَو: عتاب و خطاب
أَدُو: اذان	أَتُوف: اتو
أَدُوچی: اذان گو؛ مؤذن	إجلاف: مرتب؛ خوش پوش؛ شیک
أَر: اگر	إجوارِی: سربازی

اَرَوْش : گندم خام خرد شده	اَر : تحریک الاغ به جفت گیری
اَر وَو : آرباب	اَرَا : به روح
اَرَوویی : اربابی	اَرَا : برای
اَرَّه کَمو : اره کمان	اَرَاَدَه : چرخ
اَرَّه مَوویی : اره پا ملخی	اَرَاَز : بغض ؛ غم و غصه
اَری : هان ؛ آری	اَرَاَزکُش : دق مرگ
اَرَاَلَه : پهن خشک شده گاو	اَرَج : پاداش ؛ دستمزد
اَرِکَل : تکه آتشین گداخته ؛ تفتیده	اَرَجِه : بادام وحشی ؛ بادام جنگلی ؛
اَرِکَل بَلَوَف : آتشپاره ؛ بسیار سوزان	اَرژن
اَرِکَل دی : اصطلاحی از الفاظ	اَرزِسه : ارزیدن
یارگیری در بازی	اَرژو : ارزان
اَرهال : اسهال	اَرُس پُرس : سؤال و جواب
اَرَداد : اجداد	اَرِسی : کفش ؛ درب چوبی کشویی
اَرژنوی : بیگانه ؛ اجنبی	اتاق پذیرایی
اَرژِوال : شاخ و برگ خشک	اَرْم اَوَرْم : رجز خوانی ؛ عروتیز
اِسبار : بیل زدن	اَرَو : آن روز
اِسبَرَه : جای پای چوبی در بیل ؛	اَرُوا : به روح
اسپرک	اِروام : ابراهیم

اِسْبُک : پره دو چرخه

اِسْفَنی یار : اسفندیار

اِسْبَن : اسفند

اِسْفُوهُو : اصفهان

اِسْبِنَاج : اسفناج

اِسْقُونِگ : استخوان

اِسْتَبْجِق : یک آن ؛ یک لحظه

اِسْقُونِگ پِلَنگ : مخلفات گوشت

اِسَبَو : وسیله ؛ اسباب

اِسْکَنَر : اسکندر

اِسَبَو حَمَم : تاس و قدیفه ؛ وسایل

اِسِل : استخر

و بقیچه حمام

اِسَم : بیلچه ؛ کار دک

اِسَبَو کَشی : اسباب کشی

اِسَمَال : اسماعیل

اِسَبَو رُو فُوت : چوبک ؛ اشنان ؛

اِسَمْبَلی : استانبولی

اسپوروت

اِسَمَر : گندم گون

اِسَبی : سفید

اِسِه : آنوقت ؛ آنگاه

اِسَبی خونی : سفید خانی { اسم محل }

اِسِنیا : آنوقتها ؛ آن زمانها

اِسَبی کُو : سفید کوه

اِسِنیا گَه : آن وقتها که ؛ آن زمان ها که

اِسَبِیْنَه : سفیده تخم مرغ

اِسِیَو : آسیاب

اِسپارده : سپردن ؛ خاک سپاری

اِسْنِه : گرفتن ؛ خریدن ؛ باز پس

اِسَبَو نی : اصفهانی

گرفتن

اِسْتِکام : استکان

اِسِیه : خریدن ؛ گرفتن ؛ پس گرفتن

اِسْتِفا : استعفا

اِسْتِپارو : تلفظ کلمه اشتباه با کنایه

وطعنه

اَشْتِيرِيْلُو: تلفظ دیگری برای اَشْتَرینان

که گاه در بیان فارسی به

هوشتریلان تبدیل می شود

اَشْتِيرِيْنُو: اَشْتَرینان با تلفظ برخی

روستاهای پیرامونی آن

اَشْتِيْنُو: اَشْتَرینان

اَشْخارِدِه: چلانند

اَشْخارِدِسِه: چلانده شدن

اَشْد: اشهد

اَشْد خْنِه: به خطرو پایان کار تسلیم

شدن؛ آماده خطرو مجازات

شدن

اَشْدَنْ پلا: تاکید تایید آمیز در

برخور دبا موضوع؛

اشهدا" بالله

اَشْرِق: شرق؛ خاور

اَشْرِق وَمَشْرِق: شرق و غرب؛ دور

ونزدیک

اَشْقارِدِه: چلانند

اَشْقارِدِسِه: چلانده شدن

اَشْکار: شکار

اَشْکاف: درز؛ شکاف

اَشْکافْتِه: شکافتن

اَشْکافْتِسِه: شکافته شدن

اَشْکنايِه: شکاندن

اَشْکموو: شکمو

اَشْکوو: شکفتگی؛ از هم باز شدگی

اَشْکو کَرْدِه: شکفته شدن؛ تغییر

حالت دادن؛ جوشیدن

آهک پس از آب دیدن

اَشْگِسِه: شکستن؛ شکسته شدن

اَشْگِسِنِي: شکستنی

اَشْگم: شکم

اَشْگْمِر: باردار؛ حامله

اَشْگم زَا: فرزند؛ تولد یافته؛ بار آمده

اَشْكِنايِه : شکاندن ؛ سروسر عاشقانه	اَفْتايِه : افتادن
داشتن ؛ جفت گیری پرندگان	اَفْتايِه : افتادن
اَشْكِله : تنبیه با قرار دادن چوب یا	اَفْتايِه : افتتاح شدن ؛ باز شدن و دایر شدن
قلم لای انگشتان	اَفْتو : آفتاب
اَشْگو : شکفته شدن ؛ تغییر حالت	اَفْتو زيه : صبح شدن بر آمدن آفتاب
دادن ؛ جوشیدن آهک پس	اَفْتو کړدِه : آفتابی شدن
از آب دیدن	اَفْتو گړتسيه : خورشید گرفتن
اَشْل : عشرت	اَفْتو گړکو : بیکار ؛ ویلان
اَشماردِه : شمردن	اَفْتو گړدِه : اتلاف وقت ؛ به
اَشْمِه : عشرت	بطالت گذراندن
اَشناختِه : شناختن	اَفْتو نښسيه : غروب کردن
اَشناختسيه : شناخته شدن	اَفْتو نښی : غروب ؛ شامگاه
اَشناختونايِه : شناساندن	اَفْتويِه : آفتابه
اَشْنَفْتِه : شنیدن	اَفْتويِه : آفتاب است
اَشَه : مخفف نامی زنانه { اشرف یا	اَفْتويی بيه : آشکار شدن ؛ آفتابی شدن
{ عشرت	اَفْتويِه ليه : آفتابه لگن
اَشی : عشرت	اَفْدايِه : افتادن
اَصلا وَاَبدا : اصلا "و ابدا" ؛ هرگز	اَفراسيا : افراسیاب

آفَعُو : آه وناله	آلَان : حالا، اکنون، الآن
آفُقُو : افقان	آلَانَه : حالا ؛ الآن
آفَنَدَنَه : نوعی از تبر	آلْتَرُم : تعهد ؛ التزام ؛ ضمانت
آفَى : افعی	آلْتَه : البته ؛ شاید
آقَلَن : حداقل	آلَرگ : حاجی لک لک
آقوال : بخت ؛ اقبال	آلَسْگَر : علی عسکر
آقوال بیار : خوش شانس ؛ خوشبخت	آلَق بَلَقی : رنگارنگ ؛ ملون
آقی : اه اه ؛ حالم به هم خورد	آلْمَجُو : چوب کوتاه الک دولک
آکلی : اکرم	آلْمَجوبازی : الک دولک
آکِه : وای ؛ آخ ؛ افسوس ؛ ای داد بیداد ؛	آلْم صِلَات : هیاهو ؛ دردسر ؛ واویلا ؛
ازادات تعجب و تاسف و درد	غوغا و شلوغی
وحسرت	آلِلو : لولو خور خوره ؛ لولو ؛ بدترکیب
آکَل : آن دفعه ؛ آن بار	آلِنَجَه : روپوش ؛ پوششی چادرمانند
آل : اهل	آلْنَدینگو : الاکلنگ
آل : بزرگ ؛ برگزیده ؛ سرکرده	آلِنِگ : آبکی
آلا : آن طرف ؛ آن سو	آلَو : بخار ؛ دم
آلا تَر : آن طرف تر ؛ آن سوتر	آلَوَت : البته ؛ شاید ؛ قطعاً
آلاش آفتایه : به سیم آخزدن	آلَوْد : البته

أَلَوْفُ : آلو

إِمْشَو : امشب

أَلَوَّه زو : صدای شروع درباری

أَمَقْلَى : احمد قلی

چوگان وزووبازی

إِمْگِل : این بار؛ این دفعه

أَلَوْفُ وَالْوُفُ : آلبالو

أَمْنِيَه : ژاندارم

أَلَيْت : اهلیت ؛ زادگاه

أَمُو : امان ؛ مهلت

أَلِيشْتِر : الشتر

أَمُودِيَه : مهلت دادن؛ فرصت دادن

أَلِي : آنطرفی ؛ آنوری

أَمُونْت : امانت

أَم : امن

أَمُونْتِي : امانتی

أَمَا : آمد ، خوش یمنی

أَمِيدِي : قابل دل بستن؛ قابل اعتنا ؛

أَمَاج : نوعی اش ؛ غذای مخصوص

موفق

بیمار

أَمِيرُوسِي : امیرحسین

أَمَار : انبار

أَمِي إِي لِي : امید علی

إِمَام زَانَه : امام زاده

أَنَاز : محل انداختن وریختن ؛

أَمَانِيَمَا : آمد نیامد

اندازنده و پرتاب کننده

أَمَایَه : آمدن

أَنَازُو : مراسم انداختن و پرتاب

أَمِیج : ضربه اول درالک دولک

کردن

إِمْرُو : امروز

أَنَاشَتَا : صبحانه

أَمَشَا : احمد شاه

أَنَالَه : تاپاله کوچک؛ پهن چسبانده

رُوی دیوار {جهت خشک شدن}	أَنْذَرُو : اندرونی؛ اندرون
أُنایه : پسوند مصدری متعدی مانند :	إِنْذُ : اجازه ؛ اذن
رُسْنایه : رسانیدن یا واسنایه :	إِنْزَرَه : اینقدر
ایستاندن یا ریسْنایه : رشتن	أُنزِرَه : آنقدر
إِنْتَحَم : امتحان	أَنْزَلَى : زنگوله های پشت پالان الاغ
أَنْتِیْگَه : کمیاب و نایاب ؛ عتیقه ؛	إِنْزَه : اینقدر
بسیار دوست داشتنی و ارزشمند	أَنْزَه : آنقدر
{گاهی هم به کنایه وطنز}	إِنْسَو : انسان
إِنْجِل پَنْجِل : خرت و پرت	إِنْقَدَك : این اندازه ؛ اینقدر
أَنْجَوْفَجَه : انچوچک	إِنْکُم : امکان
إِنْجَه : چنجه ؛ تکه گوشت	أَنْگَر وَمَنْگَر : چوب یا وسیله ای بلند
أَنْجَه : آنجا	را روی انگشت ویا
أَنْجَنَه : آنجاست	پشت دست به حالت
إِنْجَه إِنْجَه : تکه تکه	ایستاده و تعادل نگه
إِنْجَه بِرِیْجُو : کباب چنجه کاملاً"	داشتن
برشته	أَنْگَشْدَر : انگشتر
إِنْجَكُوو : کباب چنجه	أَنْگَشْدَنَه : انگشتانه
أَنْجِل : انجیر	أَنْگِل : زیر بغل ؛ زیر کتف

اِنْگِل : این بار؛ این دفعه

اِنْگِلَات : معطل

اِنْگِلَاتِی : بلاتکلیفی

اِنْگِلَاتِی اُمایه : بلاتکلیف ماندن

اِنْگِلِفُوْلَه : گیاهی با میوه های خوشه

ای ریزوسبز که پس از

رسیدن قرمزمی شوند

اِنْگِلِفُوْلَه دار : کنایه از شدت غمگینی

و درهم بودن

اُنُو : آنها ؛ آنان

اُنُوْج : انوج ؛ اسم روستا

اُنُوْچُوْن : آنها چه می دانند

اُنُوْن : آنهایند

اُنُوْنِه : آنها را

اُنِه : آن را ؛ او را

اُنِه هَش : اوناهاشش

اُنِه هَشُو : اوناهاشن ؛ اوناهاششون

اُنِه : نفس

اُنِه بُر بیه : نفس بر شدن

اُنِه چُنَه : خفقان ؛ حرف مفت ؛ مزخرف

اُنِه دِرَاز : پر حرف ؛ پر گو

اُنِه کُر : نفس تنگی ؛ احساس خفگی

اُنِگِرِته : رفع خستگی کردن ؛ نفس

گرفتن

اِنْگِرِزِی : انگلیسی

اُنُو : اندود

اُنُو کِرِده : اندودن ؛ انداییدن ؛

اندود کردن بام و دیوار

اُنِه هوشَه : نفس نفس ؛ هن هن

اُنِه هوشَه زیه : هن هن کردن ؛

نفس نفس زدن

اُو : آب

اُو آر : سقا

اُو ال : احوال

اُو اَمَار : آب انبار

اُو اِفْتایه : آب تنی کردن ؛ شروع

به رسیده شدن {بلوغ} کردن

اُوناد : آباد

اُونادی : آبادی ؛ روستا ؛ رونق

و آبادی

اُونار : آوار

اُونارَه : آواره

اَوْنِخْتَه : آویختن

اَوْنِرت : فت و فراوان ؛ زیاد

اَوْنِس : باردار ؛ حامله

اَوْنِنگ : آویزان ؛ انگور آویخته

از سقف برای خشک شدن

و ذخیره سازی

اَوْنوش : بغل ؛ آغوش

اَوْبَاروَنو : آب باران ؛ سیلاب اندک

اَوْبَرَفُو : آب برف ؛ برفابه

اَوْبِیه : خوب شدن ؛ آب شدن

اَو پاشو : آب پاشیدن ؛ به مناسبتی

آب پاشیدن

اَو پاشِیه : آب پاشی کردن ؛ آب

پاشیدن

اَو پِشْکُو : آب کم پاشیدن ؛ شتک زدن

اَو پیچ : ناراحتی شدید و دل درد

اَو پین : پر ؛ تالیه

اَو تاف : آبشار

اَو توخْمَو : ترشحات بیضه ؛ منی

اَو تِیا دِر مایه : کور شدن ؛ نابینا شدن

اَو چِلْپو : حرکت و بازی و کار داخل

آب با سرو صدای آب

اَو حَری : آب خوری ؛ ظرف ؛ لیوان ؛

لبه ؛ لبه سبیل

اَو خَسْکو : بی پناه ؛ مستاصل ؛ بیکار

اَو خُوَفُو : خوابه

اَو دَسو : ظرف آب کنار دست خمیر

گیر ؛ آبدستان

اَو دِگِیه : پر شدن معده از آب و مایعات

و از اشتها افتادن و بد حال شدن

اَوْدَلْ هيمَه : خدمتگزاری چاپلوسانه

اوسى : آقا حسین

ومتعلقانه

اَوْغُلُو : آب جوش ؛ شدت حرارت

اَو دِلِيز بيه : گرفتار شدن ؛ بی پناه

اَو غوره : آب غوره

شدن؛ آشیانه از دست دادن

اَوَقْن : آب قند

اَوْدُو : آب ودانه ؛ آذوقه

اَو كَش : چلو صافی

اودو : آب دهن

اَو كَشِيه : آب کشیدن

اَوْر : ابر

اَو كَنِسه : آب راه افتادن ؛ از کنترل

اَوْرَق : مسیل ؛ مجرا

خارج شدن آب و مسیر آن

اَوْرُقُ : آبرو

اوكى : شل ؛ آبکی

اَوْرِشِم : ابریشم

اوكى چَن اوكى : پرتاب سنگ به

اَوْرُقُ : آبرو

سطح آب و شمردن

اَوْزِرِكَه : آب زیرکاه ؛ زیرک

دفعات پرش آن

ناصادق

اَوْگَرَم : حمام

اَوْسار : افسار

اَوْگَرَمَه : آب گرمه ؛ اسم محل

اَوْسار كَنِه : یاغی شدن ؛ رها شدن ؛

اَوْگَلَرَه دِرْمایه : کور شدن ؛ نابینا شدن

افسار گسیختن ؛ مرزی را نشناختن

اَوْگَنُو : گنداب ؛ فاضلاب

اَوْسار كَنَه : یاغی ؛ غیر قابل کنترل ؛

اَوْگُوْیو : فاضلاب دستشویی

وحشی

وتوالث

ریوو: کسی که زیاد دفع می کند

اوسا : استاد

اوسویی : استادی ؛ سلیقه

اوفیش : آخیش

اوهلنگو: آب فراوان و جاری ؛

سیل وار

اویوتو : آب و تاب

اویار : آبیار

اویاری : آبیاری

اَیر : اسم فاعل از آوردن ؛ آورنده

اویردو : ملاقه بزرگ ؛ آبگردان

اَیرده : آوردن

اویرِزمو : آورزمان ؛ نام محل

اویکی : آبکی

اویونی : آبادانی ؛ جایی که به آب

نیاز هست

اویی : آبی ؛ مقابل دیم

اِهم : اِهه {اخطار دستشویی} ؛ صدای

اَوَگه : پهلوه ؛ کناره شکم ؛ آبگاه

اَوَگنی : تنی ؛ بطنی

اَوَلُفُو : جریان آب آخر سیلاب ؛ سیل

کم قدرت

اَوَلَمک : آب لنبو

اَوُل : ابول

اَوَلَه : آبله

اَوَلَه اَوَلنی : منقوط ؛ خالدار ؛ ناصاف

اَوَلوَفُو: شل ؛ سفت نشده

اَوَلیقِنُو : آب گل آلود و پرلجن

اَوَمَس : آب مست ؛ کنایه از زود چاق

شدن و استعداد چاقی داشتن

اَوَنوویَه : نوبت آب در آبیاری

اَو و اَو : همکاری در نوبت آب

و آبیاری ؛ تغییر حالت هنگام

جابجایی و محل به محل شدن

اَوو : پسوند فاعلی ؛ مانند چورو :

کسی که زیاد ادرار می کند ؛

صاف کردن سینه

ایسِنیا : این روزها؛ این دوره ؛

اِهه : هین کردن الاغ

امروزه

اَهه : از اصوات اعتراض و تعجب

ای سِه : حالا ؛ در حال حاضر ؛ در

او هُو : تحریک سگ به حمله

اینصورت

او هُو : با صدای بلند و از راه دور

ایک : خیط

صدا زدن

ایگل : اینبار ؛ این دفعه

اَههه : تحریک سگ و یا سگان به

ایلا : این طرف

حمله

ایل مال : حرکت دسته جمعی سیاه

او هه : اخطار و توجه دادن به گاو

چادرها با گله

ای : این

ایم : بله

آیر : اگر

ایم دِسر : خاک بر سر ؛ نشانه

ایپا اوپا کرده : تردید کردن ؛ طفره

تحقیر و اخطار

رفتن

ایم دِگپو : خاک بر سر

ایپل : این دفعه

ایما : ما

ایرو : ایران

ایما چونیم : ما چه می دانیم

ایز اُمایه : التماس کردن

ایمانه : مارا

ایسونایه : ایستادن ؛ متوقف ساختن

ایما نیا : ماها

ایسایه : ایستادن

ایما نیم : ماییم

ایمرو : امروز	طرف رفتار کردن
ای ناق: تدارک ؛تهیه	کمک کردن در انجام
اینجه : اینجا	امور ؛ تیمار کردن ؛
اینجه : اینجا است	سروسامان دادن
اینشالا: انشاء الله ،نام شخص	ایی نه : آیینیه ؛آینه
اینو : اینها	
اینو نیا : این ها ؛ این جور آدم ها	
ایوارَه : عصر ؛غروب	
ای وُ : هشتی ؛ ایوان	
آیه : اگر	
آیی : مدفوع ؛پی پی ؛ اه اه حالم به	
هم خورد	
أییس : بغض شدید ؛ نفس گرفتگی	
أیین دُیین : آداب و مراسم ؛ ترتیبات	
نزاکت و ادب ؛مواظبت	
ومراقبت	
أیین وِجا اُیرِدِه : مراقبت ومواظبت	
کردن ؛ به دلخواه	